

خجسته باد اول ماه مه

نخواهد آورد. نمونه انقلاب ایران در برابر ماست. بر کسی پوشیده نیست که پیروزی قیام ۲۲ بهمن مدیون مبارزات کارگران صنایع نفت بود. بدون حضور نفتگران قهرمان ایران که شیرهای نفت را بستند و در صفوف مقدم قیام گام گذاردند، پیروزی اگر ممکن نمی بود، حداقل به این سرعت انجام نمی پذیرفت. ولی طبقه کارگر در این قیام نقش رهبری را نداشت. این طبقه حتی فاقد حزب واحدش بود تا بتواند مهر خود را بر انقلاب بکوبد. از همین رو بود که پرولتاریای ایران علیرغم مبارزات قهرمانانه و تعیین کننده اش، پس از سقوط رژیم وابسته به امپریالیسم شاه، مجدداً به قعر جامعه پرتاب شد تا خود را برای خیزی دیگر آماده نماید.

جمهوری سرمایه داری اسلامی نیز که نقش عظیم پرولتاریا و نیروی تعیین کننده وی را می شناسد و به عیان تجربه کرده است، در هراس از این طبقه اجتماعی، علیرغم اینکه حتی جامعه شناسی بورژوایی بر وجود طبقات صحه گذارده است، وجود طبقات را نفی می کند. اسلام اساساً جامعه را به دو بخش مومنین و کفار تقسیم کرده است و با این تقسیم بندی یکبار ادامه در صفحه ۴

روز یازدهم اردیبهشت (اول ماه مه) یک بار دیگر فرا می رسد. طبقه کارگر در سراسر جهان قریب به ۱۱۰ سال است که این روز را به مناسبت تظاهرات عظیمی که کارگران شیکاگو در روز اول ماه مه سال ۱۸۸۶ برپا داشتند، گرامی می دارند. تظاهرات کارگران شیکاگو آن روز توسط پلیس سرمایه به خاک و خون کشیده شده ولی یاد این روز از خاطره ها محو نگشت و اول ماه مه جلوه ای از همبستگی جهانی پرولتاریا در سراسر جهان گردید.

در این مدت سرمایه داری جهانی کوشش بسیار کرد تا این روز را از میان بردارد زیرا هراس سرمایه داری از همبستگی و تشکل پرولتاریا است. آنجا که این دسیسه با مقاومت کارگران روبرو شد، بر این روز، روز کار نام نهاد و با این عمل وحشت خود را از نام کارگر عیان ساخت.

طبقه کارگر در عین اینکه ثروت آفرین و نیروی محرک جامعه است، بیشقراول و موتور انقلاب نیز بشمار می رود. بدون حضور طبقه کارگر در جنبش های آزادیبخش و بدون کسب رهبری انقلاب توسط این طبقه، هیچ انقلابی به پیروزی نهایی نخواهد رسید و آزادی بشریت را که در گرو سوسیالیسم است، به ارمغان

ماهنامه

توفان

ارگان سیاسی مشترک جهت تدارک کنگره مؤسس حزب واحد طبقه کارگر ایران

سال اول شماره ۶ اردیبهشت ۲۴ - ۹۵

۵۰ سالگی پیروزی بر فاشیسم

پنجاه سال پیش اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی پوزه عفريت مخوف فاشیسم را به خاک مالید و بشریت را از خطر اسارت «نژاد برتر» رها نمود. اتحاد جماهیر شوروی در این دوره به نمایندگی از جانب همه مللی که خواهان استقلال و آزادی بودند و پیروزی فاشیسم در جهان می توانست سال های طولانی اسارت آنها را در زیر یوغ امپریالیسم افزایش دهد، وظیفه مبارزه با امپریالیسم درنده آلمان را به عهده گرفت و در این راه بیش از ۲۰ میلیون کشته داد. ارتش سرخ شوروی، به ارتشی آزادیبخش در مقیاسی جهانی بدل شده بود. بسیاری از کشورها و خلق های جهان آزادی خود را مدیون این فداکاری خلق های شوروی هستند، حتی اگر بر این امر واقف نباشند و یا حکومت هایشان این امر را کتمان نمایند. پیروزی بر فاشیسم در واقع شکستن کمر امپریالیسم و صحت این نظریه بود که امکان ادامه حیات سوسیالیسم در محاصره امپریالیسم، وجود دارد. اگر در طی جنگ جهانی اول یک ششم کره زمین از زیر سلطه سرمایه داری خارج شد، پس از جنگ دوم جهانی که برای تقسیم مجدد جهان و نابودی اولین دولت کارگری جهان برپا شده بود، سرزمین چین آزادی خود را بدست آورد، کره خود را از زیر یوغ امپریالیسم ژاپن رها نمود و مدتی بعد خلق های ویتنام، کامبوج و لائوس آزادی خود را بدست آوردند. پیروزی شوروی در جنگ میهنی ضد فاشیستی، پیروزی نیروهای مترقی بر ارتجاع حاکم بود. خلق اندونزی استعمار هلند را به دور افکند، جبهه آزادیبخش الجزایر به سلطه امپریالیسم فرانسه پایان داد، کنگوی انقلابی به رهبری ادامه در صفحه ۲

مبارزات نوبد بخش

روز ۱۵ فروردین سال جاری مردم ستمدیده اسلام شهر، رباط کریم و اکبرآباد که از جنوبی ترین مناطق تهران می باشند، در فریادی اعتراض آمیز به وضع اسفناک خویش، به خیابان ها ریختند. مردمی که روز عیدشان را نیز گرسنه سر به بالین نهاده بودند، با عزمی جزم، جان به لب رسیده و در استمرار مبارزات دیگر شهرهای ایران بر آن شدند که از زندگی بد بیش از مرگ بهراسند.

جمهوری اسلامی که زبانی بجز زور نمی شناسد، تظاهرات محقانه مردم را با ارسال یگان های ویژه انتظامی از زمین و هوا و این بار با هلی کوپترهای توپدار مورد حمله قرار داد. در جریان این مبارزه بر اساس گزارش خبرنگاری ها قریب به ۲۰۰ تن جان خود را از دست داده و صدها تن زخمی شدند. شمار دستگیری ها از چند صد تن تجاوز می کرد. از فردای تظاهرات هزاران واحد گشتی موتوریزه و پیاده و یگان های ویژه برای جلوگیری از سرایت این جنبش به مناطق دیگر تهران، مستقر شدند.

این بار ناله های زحمتکشان اسلام شهر فریاد و فریادشان مشت گره کرده شد. آنها با حمله به مراکز قدرت، و منجمله با به آتش کشیدن دفتر امام جمعه اسلام شهر، نشان دادند که اتفاقاً «برای خربزه» انقلاب کرده بودند و اقتصادی که «مال خر» بود، زندگی شان را به مرگی تدریجی بدل ساخته است. این بار جنوبی ترین جنوب شهری ها به پا خاستند و سنگر تبلیغاتی رژیم جنایتکار اسلامی را در دفاع از مستضعف، از وی گرفتند.

قیام مردم اسلام شهر ادامه منطقی جنبش های مردم ایران در زاهدان، مشهد، قزوین و... بود. این تظاهرات را می توان به عنوان طلیعه نویی از حرکات مردمی در راه سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی ارزیابی نمود. سران حکومت که بوی گند اختلاس های چندین میلیاردی شان عالم را فرا گرفته است، نشان داده اند که خود نیز به فردای خویش امیدی ندارند و توشه راه را پیشگیرانه تهیه می بینند. زحمتکشان ایران نیز با مبارزات پیگیر خویش ثابت کردند که این رژیم را نمی خواهند و راه نجات خویش را در سرنگونی جمهوری اسلامی می بینند.

متأسفانه عدم وجود حزب واحد طبقه کارگر می تواند اینگونه جنبش های اعتراضی را مجدداً به کجراه کشاند. از این رو است که تشکیل حزب واحد طبقه کارگر بویژه در شرایط کنونی یکی از مبرم ترین وظایف کمونیست های ایران است. بدای به حال کسانی که در این وانفسا از این رژیم انتظار تحولی دارند تا شاید از این نمذ نیز کلاهی نصیبشان شود.

سرنگون باد رژیم سرمایه داری جمهوری اسلامی

پنجاه سال...

پاتریس لومومبا طلیعه آزادی آفریقای سیاه بود. در ایران جنبش ملی شدن صنعت نفت امکان برآمد یافت. در گواتمالا «آرنیس» به سلطه «فرویت کمپانی» خاتمه داد و به این ترتیب عصری در جهان پدید آمد که غول امپریالیسم را به زانو درآورد، ملل مختلف به دستاوردهایی نائل شدند که بازپس گرفتن آنها به سادگی امکان پذیر نیست. پیروزی جنگ میهنی ضدفاشیستی تأثیری به مراتب عمیق تر از آن داشت و دارد که تاریخ نویسان بورژوا سالهاست میکوشند که از عمق آن بکاهند. پیروزی در این جنگ طلیعه نجات بشریت بود.

امروز امپریالیست‌ها به قربانیان خلق شوروی برای آزادی بشریت اشاره‌ای نمی‌کنند ولیکن از «جنایات» استالین پرچمی ساخته‌اند که پیشاپیش لشکر ایدئولوژیک خود حمل می‌کنند. هر تاریخ‌نویس بورژوا که می‌خواهد درجه دکترای خود را از دانشگاهی بگیرد، به تعداد «قربانیان» استالین یک میلیون تن می‌افزاید. آنها بر اساس دروغ هرچه بزرگتر، تأثیرش بیشتر، ابایی ندارند که از قربانیان جنگ ضدفاشیستی بکاهند ولی بر تعداد قربانیان کاذب دوران دیکتاتوری پرولتاریا سخاوتمندانه بیافزایند. این حملات افسارگسیخته بورژوازی و ارتجاع جهانی به استالین از کینه آنها به علت ضرباتی که آنها از شوروی زمان استالین خورده‌اند، حکایت می‌کند و از وحشت این که مبدا کمونیست‌ها از درون خود مجدداً چنین رهبرانی به بار آورند، به سمپاشی پیشگیرانه مشغولند.

جنگ کبیر میهنی ضدفاشیستی تنها به نجات خلق‌ها و کشورها نیانجامید، همانگونه که این جنگ دوستان خود را در جهان پیدا کرد، دشمنان خویش را نیز به صف کشید. اگر برای برخی ارتش سرخ ارتشی آزادیبخش بود، برای برخی دیگر ارتشی اسارت‌آور محسوب می‌شد. بی‌جهت نیست که نیروهای مترقی از آزادی اروپا از قید هیولای فاشیسم سخن می‌گویند و آن را در درجه اول مدیون مبارزه قهرمانانه کمونیست‌ها و در رأس آنها اتحاد جماهیر شوروی زمان استالین می‌دانند. درحالیکه بورژواها از اشغال اروپای شرقی سخن می‌رانند و هم زبان با امپریالیست‌ها از رژیم‌های دست‌نشانده شوروی در اروپای شرقی نام می‌برند. بر رژیم‌های دست‌نشانده اروپای غربی، رژیم‌های فاشیستی فرانکو در اسپانیا و سالازار در پرتغال این همکاران فاشیسم و یا احزاب بورژوازی ایتالیا و فرانسه که به یاری امپریالیست‌های آمریکا و انگلیس بر سر کار آمدند و بویژه در ایتالیا از هملابندو امر از حمایت بیدریغ مافیا برخوردار شدند، چشم فرو می‌بندند. تو گویی هرچه رنگ و بوی کمونیستی دارد، وابسته و قابل طرد است و هرآنچه رنگ و لعاب بورژوازی به خود گرفته است، قابلیت پذیرش دارد.

فرانکوی فاشیست که مبارزه میهن پرستان جمهوریخواه اسپانیا را که رژیم سلطنتی را در انتخابات آزاد طرد کردند و برای حفاظت از دستاورد خود مسلح گردیدند، به خون کشید و از کشته آنها پشته ساخت، از حمایت بی‌دریغ امپریالیست‌ها برخوردار شد و مجسمه‌اش در میدان مرکزی مادرید برپا گردید. اما مجسمه ضدفاشیست‌هایی نظیر دیستروف و فوجیک را پائین می‌کشند. باید از این جامیان چادر سر سرمایه‌داری پرسید که وظیفه ارتش سرخ پس از سرکوب بورژوازی همدست فاشیسم در ممالک اروپای شرقی چه بود؟ آیا باید بورژوازی‌ای که در همدستی با نازی‌های آلمان به شوروی لشکر کشیده بود، بخشی از خاک شوروی را به خاک خویش ملحق کرده بود و در کشتار هزاران هزار کمونیست قهرمان و مردم بی‌سلاح شوروی دخیل بود، را نوازش می‌کرد، نمایندگانش را به پارلمان راه می‌داد و یا این که با ورود ارتش سرخ این بورژوازی همدست نازیسم را به شدت سرکوب می‌کرد و راه را برای کمونیست‌ها به خاطر احراز قدرت سیاسی هموار می‌نمود؟ باید کمک‌های تبلیغاتی و انتخاباتی به بورژوازی می‌کرد و یا صفوف کمونیست‌ها را تقویت می‌نمود؟ آیا احمقانه نبود و یا حتی جنایتکارانه نمی‌بود، اگر همان بورژوازی فاشیست را که دستش تا مرفق به خون ضدفاشیست‌ها آغشته بود، را با سلام و صلوات بر سر قدرت می‌آورد و تیغ تیز را به دستش می‌داد تا مجدداً طبقه کارگر را به زیر سلطه خویش بکشد و استثمار کند؟ کدام منطق طبقاتی انقلابی می‌تواند این حکم را بپذیرد؟

بورژواها از نظر ایدئولوژیک این نظریه را متأسفانه به خورد عده‌ای داده‌اند که گویا معیارهای بورژوازی عام‌اند، از مقبولیت عموم برخوردارند، ملاک سنجش‌اند و هر آنچه بغیر از آن باشد انحراف از ارزش‌های طبیعی جلوه می‌کند. سرکوب جمهوریخواهان اسپانیا و زیر بغل فرانکو را گرفتن امری طبیعی است. لیکن سرکوب فاشیست‌های مجار و رومانیایی غیر طبیعی است، زیرا بورژوازی نیست. سرکوب کمونیست‌های پیروز در یونان توسط ارتش انگلستان امری طبیعی است زیرا بورژوازی است. ورود قشون انگلستان به یونان و استقرار پادشاهی در آنجا، ورود آمریکا به ایتالیا و آمریکا و انگلیس به فرانسه، هلند، بلژیک و... اشغال این کشورها نیست، لیکن ورود ارتش سرخ که بشریت را از هیولای فاشیسم رهانید، اشغال ممالک اروپای شرقی محسوب می‌شود. چرا؟ زیرا کمونیستی است. آیا می‌شود حقیقتاً با این منطق متناقض موافقت داشت؟

امروز این جناح غلامزبند امپریالیستی با خیانتی که رویزیونیست‌های شوروی کردند و به همدستی اتحاد نامقدس خروشچفت برژنف گورباچف بیلتسین از

شوروی دوره استالین ویرانه‌ای را ساختند، از هیچ تحریفی در واقعیت آزادیبخش جنگ کبیر میهنی فروگذار نمی‌کنند و تا جایی پیش می‌روند که به تبرئه نازی‌ها می‌پردازند و در این راه رویزیونیست‌های دیروز همدست آنانند.

امپریالیست‌ها از همان فردای پیروزی در نبرد نازی‌ها را در آلمان مجدداً بر سر کار آوردند، آنها را چاق و پرور کردند تا دیوار آهنینی در مقابل نیروهای کمونیستی اروپا بوجود آورند. این که امروز نژادپرستی با این سرعت در کشورهای غرب اروپا اوج می‌گیرد، ریشه‌اش در عین حال وجهی در تاریخ دارد و یکشبه زائیده نشده است. امپریالیست‌ها هیچگاه نگذاشتند که مبارزه ضدفاشیستی به صورت ریشه‌ای در غرب انجام پذیرد. نکته‌ای که نباید در این میان از دیده فرو گذارد، تبلیغات نژادپرستانه نازی‌ها مبنی بر برتری نژاد «ژرمن» و یا نژاد «آریا» است.

امپریالیسم آلمان که زیر فشار قرارداد ورسای از زمان جنگ جهانی اول کمر خم نکرده بود و با افزایش تولید داخلی‌اش به بازارهای فروش و خرید مواد خام نیاز داشت، تئوری انسان برتر را وسیله‌ای یافت تا توسط آن به بسیج مردم آلمان و به فریب آنها بپردازد و ریشه فکری لازم را فراهم آورد تا آنها حزب‌اللهی وار آماده نثار جان خود باشند. امپریالیسم آلمان برای توجیه تجاوزگری و جنایات هولناک خود به این نظریه احتیاج داشت تا جهان را یکسر یک نژادی و آن هم نژاد آلمانی کند. می‌گوئیم امپریالیسم آلمان به این تئوری احتیاج داشت تا مردم خود را بفریبد، لیکن در عمل همین امپریالیسم برای پیشبرد مقاصد خود با امپریالیست‌های ایتالیا و ژاپن که از نژادهای غیرآریایی هستند متحد شد، زیرا در ورای تبلیغات گوشخراش نژادپرستانه که توجیه جنایات آنها بود، منافع عریان اقتصادی و سیاسی امپریالیسم آلمان قرار داشت و می‌خواست با ترکیب جدید نیرو بر دشمنان خود برای بلعیدن جهان غلبه کند.

امپریالیسم آلمان از شش میلیون رأی کمونیست‌ها در مجلس ملی این کشور (رایشتاگ) به وحشت افتاد و می‌دانست که این قدرت عظیم می‌تواند در دوران بحران برای وی تولید خطر کند، وی دید که آزادی‌های دموکراتیک بورژوازی ممکن است بازی بدی سرش درآورد و وسیله‌ای برای توسعه جنبش انقلابی گردد. پس به تنها وسیله ممکن سرکوب، به استقرار دیکتاتوری تروریستی در درون اقدام کرد، با تقویت روحیه انتقام‌جویی و نژادپرستانه خرده‌بورژوازی آلمان را به صف کشید. سوسیال‌دموراسی آلمان در آن بحبوحه در همدستی با فاشیست‌ها و با امتناع از رأی مخالف، زمینه اخراج کمونیست‌ها از مجلس و دستگیری و سرکوب آنها را فراهم آورد و چه بدرستی از

پنجاه سال...

جانب رفیق استالین گفته شد که:

«پیروزی فاشیسم را در آلمان می‌بایست نه تنها علامت ضعف طبقه کارگر دانست که عبارت بود از پاک کردن راه برای فاشیسم، بلکه در عین حال بایستی آن را علامت ضعف بورژوازی و علامت آن دانست که بورژوازی دیگر قادر نیست با شیوه‌های قدیمی پارلماناریسم و دموکراسی بورژوازی حکومت نماید و به همین سبب هم ناگزیر است در سیاست داخلی به شیوه‌های تروریستی برای حکمرانی متوسل شود.»

(مسائل لنینیسم - ص ۴۳۰ چاپ روسی)

بی‌جهت نبود که استالین روی کار آمدن فاشیسم در اروپا را عکس‌العمل بورژوازی امپریالیستی در قبال استقرار دیکتاتوری پرولتاریا در شوروی ارزیابی می‌کرد.

شوروی‌ها از سالهای ۱۹۳۵ به بعد روی تجاوز فاشیست‌های اروپایی به اتحاد جماهیر شوروی حساب می‌کردند و مجبور بودند برای مقابله با این هجوم لجام گسیخته آخرین ذخایر انسانی انسانی، صنعتی، اقتصادی، نظامی و... خود را به کارگیرند، کار عظیمی را با موفقیت به پایان رسانند. ملت‌های شوروی فشار سختی را تحمل کردند تا جهان را از خطر رقیب فاشیسم رهاگرد.

در تاریخ حزب کمونیست (بلشویک) اتحاد شوروی چنین می‌خوانیم:

«آلمان فاشیستی، با اقدام یک جانبه، رشته معاهده صلح و رسای را گسیخت و نقشه تجدید نظر اجباری در مرزهای دول اروپا را طرح کرد تا اجرا نماید. فاشیست‌های آلمان پنهان نمی‌کردند که در صدد تابع نمودن دول همسایه یا اقلاد تصرف اراضی این کشورها، که در آنجا آلمانیها سکنی دارند، می‌باشند. از روی این نقشه چنین در نظر است: نخست تصرف اتریش، سپس ضربه به چکسلواکی و بعد شاید به لهستان، که در آنجا هم یک سرزمین تمام و کمالی وجود دارد که اهالیش آلمانی هستند و بعد هم... بعد هم تا ببینیم.»

استالین به درستی سیاست تجاوزکارانه آلمان نازی را حدس زده بود و می‌دانست که آنها سرانجام به شوروی حمله خواهند کرد.

استالین در تحلیل این جنگ می‌گفت:

«همه این واقعیت‌ها نشان می‌دهد که جنگ دوم امپریالیستی عملاً آغاز گردیده است و پنهانی، بدون اعلان جنگ آغاز شده است. دول و ملل بطرزی نامرئی در آغوش جنگ دوم امپریالیستی کشیده شده‌اند. این جنگ راه، در گوشه‌های مختلف جهان، سه دولت متجاوز یعنی محافل زمامدار فاشیستی آلمان، ایتالیا و ژاپن شروع کرده‌اند. جنگ در مساحت پهناوری از

جبل الطارق گرفته تا شانگهای جریان دارد. جنگ هم اکنون بیش از نیم میلیارد نفر از سکنه روی زمین را در آغوش خود کشیده است. این جنگ بالاخره بر ضد منافع سرمایه‌داری انگلیس، فرانسه و کشورهای متحده آمریکا انجام می‌یابد زیرا هدف آن آنست که جهان و مناطق نفوذ به نفع کشورهای متجاوز و به حساب کشورهای نامبرده به اصطلاح دموکراسی از نو تقسیم گردد.

خصوصیت جنگ دوم امپریالیستی فعلاً عبارت از آن است که عاملین آن، دول متجاوز هستند که آنرا توسعه و بسط می‌دهند در صورتی که دول دیگر، دول «دموکراسی» که این جنگ در واقع بر ضد آنها اجرا می‌شود چنین وانمود میکنند که جنگ به آنها ربطی ندارد، دست خود را می‌شویند و خود را عقب می‌کشند، صلح دوستی خود را تمجید میکنند و به متجاوزین فاشیستی ناسزا می‌گویند و... مواضع خود را آهسته آهسته تسلیم متجاوزین مینمایند و در عین حال اطمینان می‌دهند که در تهیه و تدارک مقاومت هستند.

بطوریکه مبینیم این جنگ جنبه تا اندازه‌ای شگفت و یکطرفه‌ای دارد. ولی این موضوع مانع آن نیست که جنگی ظالمانه و وقیحانه و تجاوزکارانه باشد که بر روی گرده مللی ضعیف مانند حبشه و اسپانیا و چین دامن می‌گیرد.

اگر بخواهیم علت آنرا که جنگ جنبه یک جانبه دارد ناتوانی نظامی و اقتصادی دول «دموکراسی» بدانیم صحیح نیست. بدیهی است که دول «دموکراسی» از دول فاشیستی نیرومندتر می‌باشند. علت اینکه جنگی که دامنه می‌گیرد جنبه یک جانبه دارد آن است که در مقابل دول فاشیستی جنبه واحدی از دول «دموکراسی» وجود ندارد. دول باصطلاح «دموکراسی» البته «عملیات افراطی» دول فاشیستی را خوش ندارند و از نیرومند شدن آنها می‌ترسند. ولی آنها از جنبش کارگری در اروپا و از جنبش در راه آزادی ملی در آسیا بیشتر بیم دارند و معتقدند که فاشیسم در مقابل این جنبشهای «خطرناک» «بهترین تریاق» است. از این رو زمامداران دول «دموکراسی»، بویژه زمامداران محافظه کار انگلیس، به این اکتفا می‌کنند که در مقابل سران لجام گسیخته فاشیستی سیاست اقتناع را پیش گیرند و آنها را قانع سازند که «کار را به افراط نکشاند» و در عین حال به فاشیست‌ها می‌فهمانند که سیاست ارتجاعی و پلیسی آنان را بر ضد جنبش کارگری و جنبش آزادی ملی «کاملاً درک میکنند» و در اصل موضوع با احساسات آنان شریکند. (نقل از تاریخ حزب بلشویک)

شوروی‌ها از همان تاریخ می‌دانستند که امپریالیست‌های «جبهه دموکراسی» فاشیسم را به سمت شوروی کیش می‌دهند و می‌خواهند با تضعیف آلمان و در عین حال نابودی شوروی به آقای جهان بدل شوند. این توطئه امپریالیستی با سیاست درست و دیپلماسی زیرکانه و انقلابی اتحاد شوروی با شکست کامل روبرو شد و نقش بر آب گردید.

نقش اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی در جنگ دوم نقشی عظیم و نجات بخش بود. ضربه‌ای که جبهه سوسیالیسم به امپریالیسم زد، ضربه‌ای نابخشودنی بود. گرچه فداکاری طبقه کارگر و خلق قهرمان شوروی به آزادی بشریت از یوغ فاشیسم انجامید، لیکن نابودی هزاران هزار کمونیست و ورزیده و از جان گشته و فداکار، هزاران هزار عضو حزب، از بین رفته بیش از ۲۰ میلیون انسان فعال، ویرانی صنایع، معادن و منابع کسب انرژی، تأثیرات منفی خود را در درازمدت بدنال آورد. رهبران پس از استالین قادر نبودند که بر این مشکلات غلبه کنند. روحیه تسلیم طلبی در آنان افزایش یافت، در مقابل کوه مشکلات کمر خم کردند، حزب به لانه مقام پرستان، کلاشان و مافیای سرخ بدل شد و از سوسیالیسم پیروزمند، ویرانه سرمایه‌داری بازار آزاد را ساختند. اتحاد جماهیر شوروی در زمان استالین عامل صلح در جهان بود. با تغییر ماهیت شوروی مدتها رقابت دو ابرقدرت چهره جهان را ترسیم می‌کرد و امروز یکه‌تازی امپریالیسم آمریکا که جهان را در لبه پرتگاه مرگ نگهداشته است، این وظیفه را به عهده گرفته است. خطر بروز جنگ با شکست سوسیالیسم در شوروی افزایش یافته و روز به روز با سرسیدن بحران بعدی سرمایه‌داری بالفعل تر می‌شود. مسلماً برخورد آتی امپریالیست‌ها، امکان پیروزی انقلابات کارگری را افزایش خواهد داد و ما باید از هم اکنون برای هر موقعیت مناسبی آماده باشیم.

واقعیت این است که تاریخ جنگ جهانی دوم، تاریخ شکست فاشیسم، تاریخ رهایی بشریت از رقیب «انسان برتر» است. تاریخ رهایی انسان‌ها پس از تضعیف نظام جهانی امپریالیستی پس از جنگ دوم جهانی با نام استالین که رهبر بزرگ جنگ میهنی ضدفاشیستی بود، توأم است. هر جریانی که این حقیقت را کتمان کند مسلماً ریگی در کفش دارد. دنباله‌روان شوروی برژنفی-گورباچفی بدنال کتمان این حقیقت‌اند، زیرا تجلیل از استالین ناقوس مرگ آنهاست و خیانت چند دهساله اخیر آنها را بر ملا خواهد کرد. آنان چه بخواهند و چه نخواهند با کتمان و یا تحریف این واقعیت، همدست امپریالیسم جهانی‌اند و سرانجام نیز مجبورند بر اتهامات امپریالیسم نسبت به کمونیست‌ها صحنه بگذارند.

مهمان...

دول اروپایی بدست آورده است و حتی برخلاف قوانین بین‌المللی برای سرکوب خلق کُرد تا ۴۰ کیلومتر به عمق خاک کشور همسایه عراق تجاوز می‌کند و کسی نیست به این تجاوز اعتراضی کند، مجمع عمومی سازمان مللی را فراخواند و بشری را که حقوقش این چنین نقص می‌شود را در حمایت خود گیرد. در ظاهر امر چنین برمی‌آید که دولت متجاوز ترکیه قصد آن را دارد که سالهای طولانی در خاک کشور عراق رحل اقامت بيفکند و مدتهای مدیدی در آنجا ساکن شود. همانگونه که با تجاوز به قبرس در آنجا ساکن شده است و هیچکس به روی مبارکش نمی‌آورد که ترکیه خاک کشور قبرس را در اشغال خود نگهداشته است. دولت ترکیه رویای امپراطوری عثمانی بزرگ را در سر می‌پروراند و می‌خواهد به چاههای نفت موصل که آنرا حق خود میدانند، دست یابد. معلوم نیست، آمریکا با این تغییر مرز ترکیه علیرغم اعتراضهای گاه و بیگاه، موافق نباشد. باید انتظار کشید و عکس‌العمل امپریالیست‌ها را بررسی کرد. تروریسم بهانه خوبی برای تجاوز و توسعه طلبی گردیده است. آخر این چگونه تروریسمی است که میلیونها انسان را در برمی‌گیرد. نباید گفت که این تروریسم در رأس دولت ترکیه نشسته است. کار دیگر به جایی رسیده است که حتی رژیم جنایتکار جمهوری اسلامی نیز جرأت یافته و به شرایط بربرمشانه زندانهای ترکیه انتقاد می‌کنند. دولت آلمان یکی از بزرگترین صادرکنندگان اسلحه به ترکیه است. کارشناسان آلمانی همراه با دولت ترکیه در قتل عام خلق کرد نقش دارند و علیرغم حاشای اولیه، امروزه ناچار شده‌اند که از فروش اسلحه خود به ترکیه پرده بردارند ولی فوراً اضافه می‌کنند که در قرارداد دوجانبه قید گردیده است که از این سلاحها برای سرکوب کردها استفاده نشود. چه استدلال کودکانه‌ای نوعی خودفریبی برای عوامفریبی.

دولت آلمان در نبرد میان کُردها و دولت ترکیه رسماً جانب ترکیه را گرفت و هرگونه مبارزه کُردها، چه رادیکال و چه خودسوزی آنان را به عنوان وسیله‌ای برای فشار بر کردها مورد استفاده قرار داد. اخراج کُردها از آلمان با روح قانون اساسی این کشور در تناقض قرار دارد و استرداد آنان به ترکیه طبیعتاً دستگیری و زندان و شکنجه را برای آنها بدنبال دارد. ولی دولت آلمان را از این امر باکی نیست و با سر و صدا و فریاد بسیار که گویا کُردها به عنوان مهمان پایشان را از گلیمشان فراتر نهاده‌اند، در رسانه‌های گروهی به آنان درس مهمان نوازی و احترام به میزبان می‌دهد. آری آلمان به کُردها درس مهمان نوازی می‌دهد، به کردهایی که مانند دیگر خارجیان جهان سوم در آلمان همچو گلیمی زیر پایشان نبودند. پای خود را از حد آن خارج کنند. خارجیانی که هرگز این احساس را نداشته‌اند که با آنان به عنوان مهمان رفتار

می‌شود. آنها همواره مهمان ناخوانده بوده‌اند و آنگاه باید سنگینی شنیدن این اظهارات را نیز تحمل کنند. دولت آلمان با مشکل روبرو شده است. استرداد کُردها به ترکیه نه تنها با روح اعلامیه جهانی حقوق بشر در تناقض است، بلکه روح این اعلامیه با گسترش مناسبات اقتصادی و سیاسی با دولت سرکوبگر ترکیه نمی‌خواند.

تظاهرات کُردها بر علیه دولت ترکیه به این مناسبات صدمه می‌زند و دولت آلمان را تحت فشار می‌گذارد تا به نفع یکی از دیگری بگذرد. دولت آلمان بیرحمانه تصمیم می‌گیرد و حتی فکری به حال بد برخی چپ‌نماهای ایرانی نمی‌کند که به کلی همه تکیه گاههای «دموکراتیک» خود را از دست می‌دهند و مورد سخریه قرار می‌گیرند. آلمان به یکباره کلیه اصول دموکراسی و بشردوستی را به کناری می‌زنند و می‌گویند ما از دولت ترکیه قول گرفته‌ایم که کردهای اسیر مستردشده را مورد آزار و اذیت قرار ندهد. تو گویی که به قول گرگ میتوان باور داشت که گوسفندان را ندرد. دولت «دمکرات» آلمان که خود نیز این وعده پوچ را باور ندارد، به چنین وعده‌هایی نیاز دارد تا بتواند عوام را بفریبد.

آیا بهتر نیست که دولت آلمان از ترکیه قول بگیرد که حقوق کردها را برسمیت شناخته، جنگ را در شرق ترکیه پایان داده و از سرکوب خلق کُرد دست بردارد. آیا فشار به دولت ترکیه برای تحقق این امر کمک بهتری برای حل این مشکلات نیست؟ دولت آلمان با این ابتکار جدیدش شیشه عمر پناهندگان ایرانی را در دست گرفته و شمارش معکوس را آغاز کرده است. شاید روزی هم یک «دلیل دموکراتیک» برای اخراج پناهندگان ایرانی پیدا شود که پای خود را از گلیم خود بیرون گذارده‌اند و درس مهمان نوازی و میزبان داری را در مدت اقامت ناخواسته خود نیاموخته‌اند.

خجسته باد...

دیگر ماهیت ضدعلمی خود را نشان داده است. علیرغم این اگر چه در گفتار این نوع تقسیم صورت می‌گیرد، ولی از نظر واقعیت مادی اجتماعی، آنجا که پای منافع اقتصادی به میان می‌آید، بوجی این تقسیم‌بندی و بی‌انری آن نمایان می‌گردد. به کارگر گرسنه مسلمان نمی‌توان تلقین نمود که با فلان سرمایه‌دار مسلمان که پولش از بارو بالا می‌رود، برادر است و کارگر همکار مسیحی‌اش را که همانند وی از پرکردن شکم خانواده عاجز است، باید به مثابه دشمن‌اش تلقی نماید. اسلام در عمل دیده و تجربه کرده است که خیل گرسنگان و بی‌چیزان را نمی‌توان بر اساس ایمان به «الله»، به «پوه»، به «تثلیث» و یا «اهورامزدا» از یکدیگر جدا نمود. بر عکس آنان را می‌توان بر پایه منافع مشترک اجتماعی هم صف کرد و از نیرویشان استفاده برد. بی‌جهت نبود که خمینی در جریان انقلاب از

آستین خود ثغوری تقسیم جامعه به «مستضعف» و «مستکبر» را به پیش کشید تا بتواند به کسب قدرت سیاسی بر بازوهای پرتوان «مستضعفین» (بخوانید پرولتاریا و زحمتکشان) تکیه کند. جمهوری اسلامی که مدتها بود که دیگر از مستضعف و مستکبر سخن نمی‌گفت، با تشدید اختلاف طبقاتی در ایران و با توجه به اینکه دیگر تقسیم جامعه به مومن و کافر بردی نداشت، برای فریب مردم، «قشر آسیب پذیر» و «قشر مرفهین بی‌درد» را از جنته بیرون کشید.

جمهوری اسلامی از طبقه کارگر می‌هراسد. بی‌جهت نیست که وی علیرغم روزهای عیدیه تعطیلات مذهبی برای هر امام و امامزاده‌ای و غزاهای بی‌شمار ملی بسرای رحلت فلان سید و بهمان آیت‌الله‌زاده، گرمای داشت روز یازدهم اردیبهشت (اول ماه مه) را از طبقه کارگر ایران دریغ می‌دارد. این رژیم با این ادعا که در صدر اسلام همه کارگر بوده‌اند و حتی «حضرت علی» نیز کارگر بوده است و این که یک روز برای کارگر کم است و ۳۶۵ روز سال، روز کارگران است (و کل سال را هم که نمی‌توان تعطیل کرد)، روز یازدهم اردیبهشت را، که کارگران و زحمتکشان ایران در سال ۱۳۵۸ در راهپیمایی انبوه خود گرمای داشتند، از تعطیلات رسمی حذف نمود.

رژیم جمهوری اسلامی که با همت بی‌پایان پرولتاریا قدرت سیاسی را قبضه کرد، برای مردم ایران جز نکتبت و عقب‌ماندگی ارمغان دیگری به همراه نداشت. این جمهوری در شرایطی حداقل حقوق ماهیانه «قشر آسیب‌پذیر» را ۱۶۰۰۰ تومان (روزانه قدری بیش از یک دلار) تعیین می‌کند، که به برکت وجود نامیونش کارگر و خانواده‌اش نمی‌تواند گوشت کیلویی نزدیک به ۱۰۰۰ تومان را تهیه کنند، فرزند وی مره پنیر ۶۰۰ تومانی را فراموش کرده است، او و خانواده‌اش مجبورند با توجه به اجاره‌های چندده هزار تومانی در بیفوله‌های اکبرآباد و رباط کریم و در سایر جلیب آبادها زندگی کنند. کارگر ایرانی با حقوق خود امکان ابتیاع یخچال ۸۰ هزار تومانی را که آن نیز ارزانترین نوع موجود ایرانی آن است، ندارد. کارگر ایرانی...

علیرغم این اما پرولتاریای ایران هرگز از پای ننشسته است. اعتصابات فراوانی که این طبقه بویژه در دو سال اخیر در سراسر ایران برای بهبود شرایط زندگی‌اش برپا داشته است، مویده این است که پرولتاریا رزمنده است و این پرولتاریاست که نه تنها برای خود که برای سایر اقشار تحت ستم اجتماع بهروزی را به ارمغان خواهد آورد. لیکن تجربه مبارزات کارگران ایران و سراسر جهان ثابت کرده است که شرط موفقیت طبقه کارگر در مبارزات مستمرش وجود حزب واحد این طبقه است. بدون تشکیل حزب واحد طبقه کارگر ایران نمی‌توان این طبقه را بسیج نمود تا وی بتواند در مبارزه مستمرش بر علیه سرمایه‌داری و پس‌مانده ایدئولوژی رویز یونستی حزب توده و فدائیان اکثریت این همکاران جلاخان رژیم اسلامی، مهر رهبری خود را بر انقلاب بزند و نظریات لیبرالیستی و آشتی طلبانه را که تنها آب به آسیاب سرمایه‌داری می‌ریزند، طرد نماید.

خجسته باد اول ماه مه!

ناسازگاری...

آنوقت تکلیف شب اول قبر و آمدن نکیر و منکر را چکار کنند که با قبر خالی و یا بدن متلاشی روبرویند و چنانچه زبان جسد را در همان تشریح بیرون کشیده باشند، چگونه بگویند رب وی کیست و نام چهارده معصوم را بر زبان آورد. حال آمدیم و جنازه متلاشی و بدون سر نتوانست پاسخ بدهد و یا با اشاره دست پاسخ غلط داد، آنوقت گرز نکیر و منکر باید به کدام سر این موجود فرود آید.

دین همه ما را خواهر و برادر می داند که از یک پدر و مادر که نامشان آدم و حوا باشد تولد یافته ایم و برخی از ما قبل از اختراع کشتی با شنا به جزایر هاوایی و یا ماداگاسکار و اندونزی رفته اند و لذا این امر نمی تواند با تئوری های لامارک و داروین که از اصل انواع و تکامل انسان صحبت می کنند، موافقتی داشته باشد. دین مبلغ جهل است نه مبشر دانایی. دین بشریت را به عقب سوق می دهد، گالیله را به پای میز محاکمه می کشاند که چرا به کرویّت زمین رأی داده است، حال آن که در کتب مقدس تورات و انجیل و قرآن که از روی آنها تا حدود زیادی از یکدیگر رونویسی شده اند، از کرویّت زمین سخنی در میان نیست.

دین همان گونه که مارکس بیان می دارد، «افیون توده هاست». وگرنه چگونه میتوان زبان استعاره شعرا و دانشمندان را در دوران تسلط اسلام توضیح داد، فرار ناصر خسرو را درک کرد و به این افسانه باور داشت که گویا رسول اکرم همه را به آموزش زگهواره تا گور دعوت می کرده است، حال آن که خودش در تمام دوران ۲۳ سال رهبری قادر نشد آیات قرآن را جمع آوری، تدوین و مکتوب نماید. آیا نباید به آن روایت دیگر بیشتر باور داشت که از آتش زدن کتابخانه های ایران بدست لشکر اسلام صحبت می کرد و مدعی بود بالاتر از قرآن کتابی نیست.

البته ملاها که تا سی سال پیش رادیو و تلویزیون و سینما و تئاتر و... را حرام می دانستند و هر اتومبیل رادیو داری را که از قم رد می شد، سنگ باران می کردند، امروزه ناچارند به جبر زمان تن در دهند و از مزایای علوم، هر چند نیز ضد دین باشد، برخوردار شوند. آنها از جانبی به خرافات دین پایبندند، همه چیز را ثابت و لایتغیر و آفریده خدا میدانند، که با اشاره انگشت پروردگار کج و راست و جلو و عقب می شود و از جانب دیگر واقعیت دنیای خارج چنان شکننده است که نمی توانند - اگر نخواهند به مسخره خاص و عام بدل شوند - آن را انکار کنند. تناقض در گفتار و کردار آنان مسلماً از اینجا ناشی می شود. در عین حال نباید فراموش کرد که آخوندها در درجه اول در فکر حفظ قدرت سیاسی خود هستند و اسلحه دین وسیله ای است که از آن در تحکیم و حفظ این قدرت، در تحمیق مردم و در سیاست های روزانه خود به نحو اکمل

استفاده می کنند. نشریه کیهان هوایی در شماره ۳۱ دی ۱۳۷۳ خود در نوشته ای تحت عنوان «صعود و نزول اندیشه علمی در اسلام» تلاش ناموفقی کرده است تا دین را با علم آشتی دهد تا بتواند ادعا کند که اسلام با علم دشمنی ندارد. ما در زیر بخش هایی از این اظهار نظر را از نظر خوانندگان می گذرانیم:

«اصولاً اسلام از بدو ظهور به تصحیح ادراک پرداخت و سعی کرد تا دید انسان را طوری تصحیح کند تا بتواند حرکت صحیحی را بوجود آورد. قرآن به طور شگفت انگیزی انسانها را به حس و تجربه دعوت کرد و با بیان اشیا و پدیده های خیلی معمول و مأنوس با زندگی انسان مثل ستارگان، آسمان، فجر و برای تاریخ گذشتگان و علت رستگاری یا معدوم شدن اقوام مختلف و... بسیاری از این قبیل انسان را واداشت تا در چگونگی آفرینش دقت کند. «تا به شناخت واقعی از پدیده ها که هدفداری در نهاد آنهاست» دست یابند.

این شیوه نگرش که با حضور قرآن به عالم بشریت ارزانی شد، سبب تحولی شد که حرکت اشیا و پدیده ها و انسان به بهترین شکل تبیین می شود اسلام اساساً علیم بودن را صنعت حق تعالی تلقی کرد و کسب هر چه بیشتر علوم را در راستای نزدیکتر شدن به خدا و خداگونه شدن به عنوان وظیفه دائمی هر فرد مسلمان شمرد و با ایجاد نگرش، مردم را به تعقل و تفکر و سیر و سیاحت در آفاق و انفس فرا خواند و عبادت بدون تفکر را عبث و لحظات تفکر را بالاتر از هر عبادت خواند و طلب علم را در سطح عامه مطرح کرد و بسیاری از آیات قرآن انسان را به آگاهی و تفکر دعوت کرد و معیار «هل یستوی الذین یعلمون و الذین لا یعلمون» وجه تمایز و برتری شد. اسلام به علم قداست داد و پیامبر فرمود فرشتگان بال و پر خویش را زیر پای جویندگان علم می گسترانند و هر که به راهی رود که علمی جویند خدا برای او راهی بسوی بهشت می گشاید».

ادعاهای بزرگتر از دهان که بیشتر به یاهو شباهت دارد. پرگویی بدون اثبات که بر افسانه آفرینش زمین و ماه و ستارگان که ذکر آن قبلاً رفت با این بهانه ساده که «اسلام به... ستارگان، آسمان، فجر و...» در مسئله آفرینش پرداخته است، واقعیت ضد علمی آن را وارونه جلوه میدهد. در جای دیگر همان مقاله از سازگاری دین و علم و اینکه در اسلام علم در خدمت عقیده نیست، سخن می گویند. کیهان هوایی اضافه میکند: «این روحیه علمی تا به آن جا رسید که دانش مطلوبیت ذاتی یافت و دیگر چنان نبود که علم را در خدمت عقیده بگیرند و یا اگر با عقایدشان

سازگار نبود، آن را محکوم سازند، لذا بدون توجه به زمان و مکان از نظرات دیگران استفاده می کردند و پذیرای افکار مخالف خود نیز بودند و در برخورد با این افکار روز به روز بر غنای فکری و ذهنی دانش پژوهان افزوده شد. بنابراین گسترش فرهنگ و پیدایش روح تحقیق و پژوهش در سطره علم بیشتر شد و بدین ترتیب فرهنگی اصیل، وسیع، عمیق، غنی و بویا پایه گذاری شد و آثار عمده علمی بزرگان دانش همچون سقراط، بقراط، ارسطو، تئوفراستوس و اقلیدس و... طی مدت ۱۵۰ سال از قرن دوم تا چهارم به زبان عربی ترجمه شد و سبب شد که زبان عربی به صورت مهمترین زبان علمی جهان در مدت چند قرن در آمد و زمینه ای برای رشد سریع علوم اسلامی به معنی خاص کلمه فراهم شد و ترجمه حکم مواد اولیه پیدا کرد و ذهن و فکر مسلمان درباره آنها به اندیشیدن پرداخت و آن را در زیربنای علوم اسامی قالب ریزی کرد».

برای اینکه ببینید که جمهوری اسلامی که قلم بمزدانش چنین وقیحانه سیاه را با یک چرخش قلم، سفید جلوه می دهند، چگونه دین را در عمل از عقیده جدا کرده است، و به چه صورت علم و تخصص را بالاتر از دین می داند، نگاهی به آگهی استخدامی که دست بر قضا در همین شماره کیهان هوایی انتشار یافته است، بیاندازید و نیش رفتارشان را به نوش گفتارشان ارزانی دارید.

بسمه تعالی

آگهی استخدام هیأت علمی در پژوهشگاه مواد و انرژی پژوهشگاه مواد و انرژی وابسته به وزارت فرهنگ و آموزش عالی با استناد تصویب نامه شماره ۶۴۰۱۱/ت/۵۳۰ هـ مورخ ۷۰/۱۲/۱۷ هیأت محترم وزیران به تخصصهای ذیل جهت عضویت در کادر اعضای هیأت علمی نیاز دارد.

- ۱- دکترای مواد (با گرایشهای سرامیک و شناسایی و انتخاب مواد)
 - ۲- دکترای مکانیک
 - ۳- دکترای مهندسی شیمی
 - ۴- دکترای شیمی (با گرایشهای معدنی، تجزیه و الکتروشیمی)
 - ۵- دکترای الکترونیک و کامپیوتر
 - ۶- دکترای فیزیک (گرایش حالت جامد)
 - ۷- دکترای بهداشت محیط زیست
 - ۸- دکترای بلورشناسی
 - ۹- دکترای کانی شناسی
 - ۱۰- دکترای کانه آرایی
 - ۱۱- دکترای متالورژی (با گرایش خوردگی).
- (ضمناً امکان استفاده از تسهیلات مسکن برای پذیرفته شدگان موجود است)

شرایط عمومی:

- ۱- ایمان و اعتقاد به دین مبین اسلام و یا یکی از ادیان شناخته شده در قانون اساسی جمهوری اسلامی ایران.
- ۲- پذیرفتن قانون اساسی و عدم مخالفت با نظام جمهوری اسلامی ایران.
- ۳- عدم وابستگی تشکیلاتی به احزاب و گروههای محارب و ملحد و عدم هواداری از آنها.
- ۴- نداشتن سوء پیشینه به تشخیص مراجع ذیصلاح.
- ۵- داوطلبان واجد شرایط می توانند برگ درخواست ذیل را تکمیل و به همراه یک برگ فتوکپی آخرین مدرک تحصیلی تکمیل شده و یک برگ فتوکپی شناسنامه حداکثر تا دو هفته بعد از انتشار آگهی به آدرس: تهران صندوق پستی ۴۷۷۷-۱۳۱۵۵ پژوهشگاه مواد و انرژی ارسال نمایند.

فرم درخواست استخدام پژوهشگاه مواد و انرژی

نام خانوادگی: _____
 شماره شناسنامه و محل صدور: _____
 آخرین مدرک تحصیلی: _____
 وضعیت نظام وظیفه: _____
 آدرس منزل: _____
 شماره تلفن: _____
 محل امضا: _____

وجود فقر...

کشور ثروتمند در جهان که در داخل آنها نیز فاصله میان فقیر و غنی روز به روز زیادتر می‌شود، بقیه ممالک جهان در فقر به سر می‌برند. در آمریکای ثروتمند ۱۹ میلیون نفر در زیر خط فقر زندگی می‌کنند. این آمار شامل انسان‌هایی نمی‌شود که در فقر پنهان به سر می‌برند و دختران و یا زنانشان برای تامین زندگی خانوادگی به فحشا روی می‌آورند و یا به کار قاچاق مبادرت می‌ورزند. آنها شکم خود را سیر می‌کنند ولی به قیمت فروش شخصیت و شرافت خویش و این خود ناشی از فشار فقر است که ظاهر فقر را کتمان می‌کند. آقای پطرس غالی که کنفرانس را افتتاح کرد، آب پاکی در همان آغاز کنفرانس روی دست همه ریخت و اظهار داشت: «هیچکس نسخه حاضر و آماده‌ای» برای از میان بردن فقر ندارد. البته از این دکتر تحصیل نکرده که این چنین نسخه صادر می‌کند نباید انتظار داشت که هوادار تقسیم عادلانه ثروت اجتماعی به دست توانای زحمتکشان باشد. از وی نباید توقع داشت که علیه مالکیت خصوصی بر وسایل تولید صحبت کند و انقلاب قهرآمیز اجتماعی را گام اول در راه تامین حداقل زندگی برای میلیاردها مردم کره زمین بداند. خود وی نیز که به این حقیقت واقف است که نسخه‌اش خوانا نیست، تنها به تجویز چند حب قناعت می‌کند.

کپسول‌های ویتامین دکتر غالی چنین‌اند:

«ما می‌توانیم بر سر مهم‌ترین اهداف توافق کنیم که عبارتند از حراست اجتماعی از فرد، مساعدت برای ادغام اجتماعی و حفظ صلح اجتماعی.»

در پایان کنفرانس یک هفته‌ای در کپنهاک مقرر شد که یک برنامه عمل ۹ ماده‌ای غیررسمی مبتنی بر تعهدات خودی (بخوانید هرکی هرکی -توفان) تصویب شود که زیرش را ۱۶ دولت قد و نیمقد امضاء بگذارند. خاصیت این قطعنامه که برای هیچکس التزامی ایجاد نمی‌کند این است که در کوزه بگذارند و آبش را بخورند. کنفرانس کپنهاک کنفرانسی برای دید و بازدید سران بود، کنفرانسی بود که در آن سرمایه‌داران بسیار برای فقرا اشک تمساح ریختند و دل سوزاندند. دلسوزی سران کشورهای صنعتی برای وام‌های پرداخت نشده بود که در آن کنفرانس از کشورهای فقیر تقاضای استرداد آن را داشتند.

وزیر کار آلمان، نوربرت بلوم، که منتظر است تا رئیس جمهور ژیر از جیب خود قروض ملت ژیر را بدهد، از عواقب فاجعه‌آمیز بی‌عدالتی اجتماعی در جهان سخن گفت ولی نه به خاطر آن که جان انسان‌ها از این بابت در خطری بزرگ قرار دارد، بلکه عمق فاجعه را در آن می‌بیند که «دنیا در هرج و مرج ناشی از مهاجرت ملت‌ها غرق خواهد شد، چنانچه شکاف میان فقیر و غنی همچنان باقی بماند و یا بزرگتر شود». وی از

مهاجرت ملت‌های فقیر به سمت آلمان، که مدتهاست به دور آن پرده آهنینی کشیده‌اند، می‌هراسد. برای وی حرکت سیل فقرا فاجعه‌آمیز است و نه نفس فقر و هلاکت میلیاردها انسان. وی ادامه می‌دهد: «اگر بمب فقر منفجر شود تاثیرات انفجاری آن قوی‌تر از همه انفجارات وحشتناک و شناخته شده بمب اتمی است.» ایشان آنگاه همه را فرا می‌خواند تا به «کار کودکان» در جهان پایان دهند. اما مگر کار کودکان در خانواده‌ها برای تامین حداقل معیشت زندگی نیست. اگر چنین است که به بطور حتم چنین است، باید به فقر پایان داد تا «کار کودکان» نیز پایان پذیرد. باید بمب اتمی فقر را که امپریالیست‌ها چنین از آن می‌ترسند در زیر نظام سرمایه‌داری گذارد و منفجر کرد تا بر خرابه‌های آن نظامی مستقر شود که در آن واژه فقر تنها در موزه‌ها قابل رویت باشد. جان کلام امپریالیسم هراس از انفجار بمب فقر است و آن به مفهوم آشنا، انقلاب قهرآمیز اجتماعی است که تاثیراتش از هزاران بمب اتمی برای امپریالیست‌ها خطرناک‌تر و فاجعه‌آمیزتر است. مردم جهان به دهها و صدها انقلاب اکتبر نیاز دارند تا گورکنان فقر را مجدداً بر سر قدرت آورند.

کنفرانس سران برای برخورد به مشکلات اجتماعی جهان فقط برای خالی نبودن عریضه بود و هیچکس هم آن را جدی نگرفت و احتمالاً تا انتشار این مقاله بسیاری حتی تاریخ تشکیل آن را نیز فراموش کرده‌اند. ولی فقرا اگر بخواهند به فقر خاتمه بدهند باید علیه سرمایه‌داری بپاییزند و آنگاه کار کودکان نیز در سراسر جهان خاتمه می‌پذیرد و کودکان در بهشتی پرورش می‌یابند که بر گور سرمایه‌داری خونخوار بنا شده است و می‌توانند به رویاهای خود میدان دهند.

کودکان کار می‌کنند به جای آن که به مدرسه روند، به جای این که خواندن و نوشتن بیاموزند، آموخته خود را در عمل به کار گیرند تا بتوانند فرزندان خود را نیز باز به مدرسه بفرستند و این دور را پایدار نگاهدارند و به کار کودکان در جهان پایان دهند. اما اتفاقی نمی‌افتد و تغییری حاصل نمی‌آید.

کودکان باز روزانه به کار می‌روند، از نعمت خواندن و نوشتن باز برخوردار نمی‌گردند. راه ترقی و زندگی بر آنها بسته است و فرزندانشان نیز باید به مانند آنان بی‌سواد و وابسته به کار توفان‌فرسا ادامه زندگی دهند، کارگر بمانند و تولید ثروت کنند و چرخ افزایش ثروت را برای برخی دیگر بگردانند. این است که اتفاقی نمی‌افتد و تغییری حاصل نمی‌گردد.

کودکان اندونزی در مزارع تنباکو کار می‌کنند. در سری لانکا در پی چیدن برگ چای هستند، در ایران و پاکستان قالی می‌بافند، در هندوستان و افغانستان به

کار گل مشغولند، در برزیل شربت پرتقال می‌گیرند زیرا درآمد پدر و مادر برای سد جوع کل خانواده کفایت نمی‌کند. در آفریقا کودکان با شکم‌های متورم، چشم‌های گودافتاده و زانوان ناتوان به حال زار کودکان برزیلی غبطه می‌خورند.

بریدن دانه‌های کاکائو برای تولید شکلاتی که حتی یک بار طعم آن را نچشیده‌اند، جمع‌آوری نیشکر برای عرق کشی، تولید انبوه پیراهن‌های تابستانی آستین کوتاه، دوختن کیف، کار با مواد شیمیایی خطرناک، کار کودکان آمریکای جنوبی، تایلند، بنگلادش و مراکش است.

کودکان در پرو به شستن طلائی مشغولند که بلای جان آنهاست و در حلبی‌آبادهای هندوستان الماس را تراش می‌دهند و در هوای گرگ و میش مصر به شخم مزارع یاسمن دست می‌زنند.

بر پایه آمار رسمی ۲۰۰ میلیون کودک زیر ۱۵ سال باید شخصاً زندگی خویش را تامین کنند و آمار غیررسمی از چهار برابر این تعداد صحبت می‌کند. این نهال‌های کوچک که هنوز به جوانی نرسیده پژمرده می‌شوند، طعم زندگی را نمی‌چشند و اساساً تصویری از زندگی کردن ندارند. آنها محکومین به زندگی هستند و این غم بزرگ تحمل زندگی رقت‌بار را میتوان در عمق سیاهی چشمانشان حس کرد که از اندوهی بی‌کران حکایت می‌کند.

آنها فقط یک راه دارند که خود را از این دور و تسلسل شیطانی رها بخشند و آن خودکشی داوطلبانه است که ما با آمار وحشتناک و غم‌انگیز آن در جهان روبرو هستیم.

ولی هستند کودکانی که هنوز به خودکشی داوطلبانه تن در نمی‌دهند، هنوز امید به زندگی بهتر را از سر به در نکرده‌اند و در دسته‌جات بزرگ و کوچک خیل خردسالان و لگردد برزیل را تشکیل می‌دهند. کودکانی که در خیابان بزرگ شده‌اند، والدین آنها نتوانسته‌اند زندگی آنها را تامین کنند و آنان را به معنی واقعی کلمه «به امید خدا» رها کرده‌اند. این کودکان خیابانی برزیل یا در کارگاه‌های کوچک بشدت استثمار می‌شوند و یا به باندهای سارقین و تبهکاران می‌پیوندند. سرمایه‌داری برزیل همانند همه سرمایه‌داری جهانی به کار کودکان کم دستمزد و وابسته نیاز دارد تا سطح دستمزد را پائین نگاهدارد. اگر هم سرقت‌های خردسالان خیابانی در کاهش تعداد توریست در، به عنوان نمونه، ساوث‌پائولو موثر افتند، جوخه‌های مرگ که آدم‌کشان خصوصی حرفه‌ای هستند و به خاطر تسهیل کار پلیس به آنان به دیده اغماض نگریسته می‌شود، بر اساس پذیرش سفارش، باکشتار کودکان، منطقه‌ای را از وجود آنان پاک

وجود فقر...

می‌کنند. افکار عمومی قبلاً آماده شده است. با برچسبهایی نظیر «حشرات»، جانوران مودی» که سالها به خورد مردم داده‌اند، مشتی «جانور» را پاکسازی می‌کنند و نتیجتاً هیچ احساس بورژوازی جریحه‌دار نمی‌گردد. آنها با خودفریبی ساتری بر وجدان‌های ناراحت خود می‌کشند.

در گواتمالا، السوادور و کلمبیا، والدین به فروش چشم‌ها، قلب و کلیه کودکان خود مبادرت می‌ورزند تا امکان ادامه حیات داشته باشند. مشتری‌های آنان میلیون‌ها آمریکایی و اروپایی هستند که در ممالک خود از رعایت حقوق بشر دم می‌زنند. تجارت اعضای بدن کودکان خردسال رایج است و هیچ دولت سرمایه‌داری «مدافع حقوق بشر» نیست که به آن اعلان جنگ دهد. مسئله بازار آزاد و اقتصاد، مسئله عرضه و تقاضاست. در این بازار همه چیز از عضو ساده بدن تا وجدان و شرف انسانی به کالا تبدیل می‌شود.

در همین جمهوری «عزیز» اسلامی، روزنامه «سلام» تحت عنوان «فروش کلیه، آخرین تیر ترکش» از فقر مردم ایران پرده برداشت. همه فروشندگان کلیه به خاطر فقر و بدهکاری به این عمل دست می‌زنند و هرچه تعداد اعضای خانواده‌ای بیشتر باشد، به همان نسبت امکان باقوه ادامه زیستشان افزایش می‌یابد. حتی آیت‌الله خامنه‌ای نیز که تا به امروز به مصداق «هر آن کس که دندان دهد نان دهد»، تامین ارزاق عمومی مردم را به درگاه خدا حواله می‌داد که طلب نان کنند، ناچار شده در فتوایی فروش اعضای بدن را شرعی اعلام کند تا معده از تصدق سرکلیه پر شود.

دختران خردسال در این کشورها با روسپیگری زندگی می‌کنند. در تایلند این دختران مختص مهمانان خریول اروپایی و بویژه آلمانی هستند. آن چه که در آلمان جرم جنایی محسوب می‌شود، در تایلند عین لذت است. دیوار شرم و حیا در آنجا فرو می‌ریزد و خوی حیوانی بر وجدان بشری غلبه می‌کند. آن چه که اروپایی در اروپا از «نعمتش» محروم بوده و از ارتکاب به آن واهمه دارد، در تایلند در کنف حمایت قانون از آن برخوردار می‌شود. روسپیگری منبع درآمد ارزی برای تایلند است.

در هندوستان ۲۵ میلیون کودک برده وجود دارد که به کار اجباری مشغولند و محصولات ارزان به بازارهای اروپا سرازیر می‌کنند. کاکائو، قهوه، شکر، موز، قالی، چرم دباغی شده، برگ‌های چای و توتون که این چنین ارزان در مبادلات نابرابر در اروپا عرضه می‌شود و در اثر شیوه مصرفی زندگی غربی خریدار فراوان دارد، عامل گسترش فقر در دنیای سوم است. جبهه نامقدس سکوت تولیدکنندگان، مصرف‌کنندگان و سیاستمداران و چپ‌نماها در همه جا سایه افکننده

است. کودکائی هستند که برای تمام عمر به صاحب‌کاران فروخته شده‌اند تا با کار خود قروض والدین خویش را بدهند. این نوع برده‌داری ارثی استثنایی نیست، قانون افزایش سرمایه است.

یک سرمایه‌دار وارد کننده آلمانی می‌گوید: «کار کودکان را در دنیای سوم باید بپذیریم. من از زمانی که دباغی‌های ایتالیایی گران شده‌اند، پوست را در شرق پاکستان در مناطق غیر شهری اتباع می‌کنم.»

یک سرمایه‌دار پاکستانی مخالف بود که مزد کارگران خود را تا حدی افزایش دهد که آنان قادر باشند کودکان خود را به جای کارخانه به مدرسه بفرستند و استدلال می‌کرد که این امر نه برای داد و ستد خوب است و نه برای جدایی طبقاتی مثبت است. فکرش را بکنید که همه پاکستانی‌ها درس خوانده باشند، آنوقت چه کسی در کارخانه‌ها کار می‌کند. البته همین سرمایه‌دار که فرزندان هموطنان خود را به کار کشیده و وحشیانه استثمار می‌کند و آینده آنها را نابود می‌سازد، از هم اکنون در فکر آن است که فرزندان سه ساله خود را برای درس خواندن و اخذ مدرک مهندسی در رشته دباغی به انگلستان بفرستد تا پس از بازگشت‌اش کارخانه دباغی را مدرنیزه کند. چه برنامه‌ریزی دوراندیشانه‌ای.

اروپا و آمریکای متحده به کار کودکان خود نیاز ندارد، زیرا این نیاز را از طریق خردسالان دنیای سوم و استثمار وحشیانه آنها برآورده می‌کند. سرمایه‌داران آمریکایی و اروپایی سینه جلو می‌دهند که مخالف کار کودکان‌اند. اما مخالفت آنان زمانی آغاز شد که تسلط به کار کودکان دنیای سوم جایگزین کار خردسالان در اروپا و آمریکا شده بود. آنها هیچگاه مخالف پایان فقر نیستند، زیرا وجود فقر برای نظام سرمایه‌داری منبع ثروت است.

کار کودکان محصول فقر است و فقر موجب کار کودکان. خردسالان مطیع‌اند، به آنها بیشتر می‌شود زور گفت، به خانواده فکر می‌کنند که چشم انتظار مزد روزانه آنها‌یند. کار کودکان در عین حال مجموعه سطح دستمزد، حتی دستمزد والدین را کاهش می‌دهد. سرمایه‌داران از کودکان برای رقابت با والدین استفاده می‌کنند و این، افزایش تصاعدی فقر را شتاب بیشتری می‌بخشد. عجیب این جاست که حتی در جایی که والدین بیکارند، کودکان شاغلند و معارج والدین را تامین می‌کنند. دقیقاً عکس آنچه در اروپا و آمریکا می‌گذرد، در کشورهای جهان سوم جاری است. ماهیت سرمایه‌داری در هر دو جا یکسان است ولی جلوه‌های بروز متفاوت است. این ماهیت در تلاش برای کسب سود حداکثر است و در این راه کار کودکان بیشترین بازدهی را دارد. اگر قرار باشد کشورهای

سرمایه‌داری پیشرفته در زیر لوای دروغین بشردوستی دنیای سوم را برای افزایش سطح دستمزدها تحت فشار بگذارند، پس جواب طبقه کارگر کشور خود را چگونه بدهد که دستمزدش قدرت خرید خود را از دست می‌دهد و در زنبیل خریدش دیگر آن مقدار وسایل مصرفی وجود ندارد که تا چندی پیش نصیبش می‌شد. پایان فقر در دنیای سوم، آغاز بیداری در ممالک سرمایه‌داری آمریکا و اروپاست و آن گاه دیگر بازی دموکراسی حرف پوچی خواهد بود که برای خود را از دست خواهد داد. فقر در جهان سوم روی دیگر سکه ثروت در دنیای سرمایه‌داری غرب است که بازارها را تحت کنترل خود درآورده است و علاقه‌ای نیز ندارد تا به این نابرابری پایانی دهد. قطعه‌نامه‌های ترش و شیرین، نطق‌های غرا برای فریب مردم و وجدانهای خفته، صحبت‌های دلخوش‌کنک برای مستقدین خجالت‌زده سرمایه‌داری، چپ‌نماها، شیفتگان کور دموکراسی بورژوازی که با منقاش به دنبال استدلالی برای رفع و رجوع انحطاط اخلاقی خود می‌گردند و در پی کتمان خیانت طبقاتی خویش هستند، همه و همه جلوه‌هایی از نمایش بزرگ دروغ و فریبکاری، دورویی و تزویر سرمایه‌داری است. انسان شرافتمندی که وجدانش از این همه مصائب و فجایع سرمایه‌داری مزور به تنگ آمده باشد، فقط یک راه را می‌تواند برای خاتمه بخشیدن به این وضع برگزیند و آن جایگزینی نظام استثمارگر سرمایه‌داری با نظام انسانی سوسیالیسم است. راه میانه‌ای وجود ندارد. هر راه دیگری کجراهی است که به تقویت نظام محتوم به شکست سرمایه‌داری منجر می‌شود. هیچ انسان شرافتمند و نوع‌دوستی حق ندارد اجازه دهد که روح خبیث تبلیغات سرمایه‌داری که به ویژه از جانب چپ‌نماهای دموکرات شده و تویه کاردامن زده می‌شود، در جسمش حلول کند و وی را به کجراه بکشاند. این چپ‌نماها میسران اسارت انسانند و برای راهی بشریت باید به اسارت فکری آنها پایان داد.

ناسازگاری...

الکل نجس است، هرچند که علم امروز آن را ماده‌ای ضد عفونی کننده به حساب بیاورد. برای دین مراجعه زنان به بیماری‌های زنانه چنانچه این متخصص مرد باشد، جایز نیست و اگر چاره‌ای در کار نباشد، مرد باید زن بیمار را از طریق استفاده از یک آینه معاینه کند و در این دستورالعمل عجیب دینی معلوم نیست که خلاصه دکتر بیچاره اگر اجازه استفاده مستقیم از چشم خود را ندارد آیا اجازه استفاده از دست خود را دارا است و یا اینکه باید از لمس بدن بیمار زن نیز پرهیز کند.

دین اساساً مخالف آن است که دانشجویان بر روی اجساد تمرین طبی کرده و آنها را تشریح کنند، زیرا

وجود فقر منبع ثروت سرمایه‌داری

این بدهی‌ها را بازپرداخت کند. لیکن همین آقای موبوتو، قاتل لومومبا، که گروهان ساده‌ای در ارتش بلژیک بود، به عنوان دست دراز شده امپریالیسم در کشور حاصلخیز کنگو علیه جنبش استقلال طلبانه مردم آن به رهبری لومومبا کودتا کرد و با غارت کنگو و تجزیه این کشور و به حراج‌گذاری این سرزمین، به یکی از ثروتمندترین مردان جهان، آن طور که مقام آلمانی می‌گوید، تبدیل شد. موبوتو در عین حال که مأمور سازمان امنیت بلژیک بود به قول «آندرو تالی»، یکی از کارشناسان سازمان «سیا»، موبوتو مأمور «سیا» بود که وی را برای روز مبادا در آب نمک خوابانده بودند. آن کس که موبوتو را موبوتو کرد، آمریکا، فرانسه، انگلیس، بلژیک و آلمان بودند. حال همین دست پخت را باز به رخ ملت زئیر می‌کشند، عامل سرزنتس ملت زئیر می‌کنند و وسیله‌ای از آن می‌سازند تا هیچگونه تغییری در وضع این ملت پدید نیاید و چه بسا مردم زئیر گرسنه تر شود. چقدر این نیش طعنه مقام رسمی آلمانی سوزناک است.

در این کنفرانس گفته شد که ۱/۵ میلیارد تن از مردم جهان بدون تامین پزشکی و ۱/۳ میلیارد تن در فقر کامل به سر می‌برند. این آمار واقعی نیست. آمار واقعی تکان دهنده‌تر از آن است که بر کاغذ آید. بجز مشتی ادامه در صفحه ۶

روز ۷ مارس سال جاری در شهر کپنهاگ اجلاسیه‌ای تحت عنوان «کنفرانس توسعه اجتماعی» افتتاح گردید.

دبیرکل سازمان ملل متحد که بیشتر شایسته عنوان ژنرال چند ستاره آمریکایی و یا وزیر جنگ آمریکا است تا رئیس یک خانواده صلح دوست جهانی، در حالی که خستگی لشکرکشی‌اش به کویت و عراق و تجاوز به سومالی و محاصره دریایی کوبا از تنش به در نرفته بود، پشت تریبون خطابه قرار گرفت. وی در نطق افتتاحیه خود سران کشورها را فراخواند که به انعقاد یک «میثاق اجتماعی» جهان‌گیر متوسل شوند تا فقر را در جهان ز بین ببرند. در میان کوه قطعنامه‌ها، سخنرانی‌های آتشین، اظهار پشتیبانی‌های بی محتوا و انبوه چک‌های بی محل صادر شده از جانب کشورهای امپریالیستی در مبارزه با فقر و بدبختی در جهان، دانمارک اعلام کرد که حاضر است موش بزاید و ۲۷۰ میلیون مارک قروض غیرقابل پرداخت کشورهای مقروض جهان سوم را که آه در بساط ندارند تا با آن سودا کنند، به آنها ببخشد. آلمان حتی به این مانور تبلیغاتی نیز بسنده نکرد و یک مقام رسمی وی در پاسخ خبرنگاران که آلمان چقدر از بدهی‌های کشورهای فقیر را می‌بخشد، گفت که درست است که مردم زئیر فقیرند ولی «موبوتو» رئیس جمهور زئیر یکی از ثروتمندترین مردان جهان است و وی می‌تواند

مهمان خوش قدم یا مهمان ناخوانده

مخاطره قرار داده‌اند. رژیم ترکیه قصد دارد به اتحادیه اروپا بپیوندد و این امر با موافقت همه کشورهای عضو این مجمع روبرو نیست، این است که برخی از آنان احترام به حقوق بشر در ترکیه را شرط ورود وی به اتحادیه اروپا قرار داده‌اند. ولی چگونه میشود موجودیت یک خلق را در ترکیه نفی کرد، جشن نوروز وی را به خاک و خون کشید، با هواپیما به بمباران مردم بی دفاع پرداخت و از کشته پشته ساخت و آن را مغایر با حقوق بشر ندانست. دولت ترکیه به بهانه مبارزه با تروریسم جواز آدمکشی را از آمریکا و برخی ادامه در صفحه ۴

دولت «دموکرات» آلمان حقیقتاً با مشکل بزرگی روبرو شده است که امکان پرده‌پوشی حرص و آز اقتصادی را از وی ستانده است و حال مجبور است لباس دموکراسی را کنار گذاشته و با دست باز بازی کند و این امر چقدر برای برخی شیفتگان دموکراسی بورژوازی، بویژه در کعبه آمال آنان آلمان فدرال، ناگوار است. اما جریان چیست؟
گردهای مقیم آلمان که بخش بزرگی از آنان از حزب کارگران کرد دفاع می‌کنند، با تظاهرات‌های گسترده و اعتراضات پیگیر خود نسبت به سرکوب وحشیانه خلق کرد در ترکیه، روابط آلمان و ترکیه را به شدت مورد

ماهنامه

توفان

شماره اول

ناسازگاری علم و دین

علم و دین را نمی‌شود با یکدیگر آشتی داد. علم در پی تحقیق و شناخت جهان است و می‌رود تا به تاریک‌ترین زوایای آن دست پیدا کند و ماده را از درون بشناسد، قانونمندی جهان مادی را کشف کند و آن را در خدمت سعادت بشریت گیرد. علم تنها به ظاهر اشیا و پدیده‌ها نمی‌نگرد. آنها را با دیدی انتقادی مد نظر قرار می‌دهد و نطفه‌ای از شکاکیت در درون خود دارد و این بدان منجر می‌شود که فقط به آنچه می‌بیند قانع نباشد و پدیده‌های اطراف خود را واقعیتی دست نخورده، قائم بذات، یک بار برای همیشه خلق شده و غیرقابل تغییر ننگرد.

دین برعکس برای دنیا آغاز و پایانی قائل است. زمین را در عرض شش یا هفت روز خلق می‌کند و انسان را به صورت آدم و حوا و سپس به همراه دو پسرش بر روی زمین می‌کارد و به این هم کار ندارد که با حضور فقط یک زن که فرزندان نیز هر دو مذکرند، در مجموعه کائنات تولید مثل چگونه صورت گرفته، نژادها و رنگ‌های مختلف چگونه ایجاد شده‌اند. به این نیز کار ندارد که اگر خورشید در روزهای میانی خلق شد و قبل از آن خورشید ماهی در میان نبود، چگونه تناوب شب و روز را تعیین میکردند تا بتوانند خلق کره زمین را به چند روز قبض نسبت دهند.

برای دین همه چیز روشن است. هیچ نکته تاریکی وجود ندارد. همه چیز را خدا خلق کرده و در کار خدا دخالت نباید کرد. این گفته حکیمان آخوندها همواره آویزه گوش مردم میهن ما بوده است. برای دین ادامه در صفحه ۷

سخنی با خوانندگان

نشریه‌ای که در دست دارید زبان مارکسیست-لنینیستهای ایران است. این نشریه حاصل همکاری «حزب کار ایران» و «سازمان کارگران مبارز ایران» است. این زبان برای هرچه رساتر شدن به یاری همه کمونیستهای صدیق، چه از نظر مادی و چه معنوی نیاز دارد. نظریات و پیشنهادات خود را برای ما ارسال دارید. ما را در جمع‌آوری اخبار، اسناد و اطلاعات از ایران و جهان یاری رسانید و از تشکل نهضت کمونیستی حمایت کنید. به ما کمک مالی رسانید، زیرا ما تنها با اتکا بر نیروی خود پابرجاییم و به این مساعدتها، هرچند هم که جزئی باشد نیازمندیم. در توزیع این نشریه ما را یاری رسانید، زیرا مخارج گزاف بست مانع از آن است که بتوانیم آن را بدست همگان برسانیم.

حساب بانکی
TOUFAN MAINZ
VOLKSBANK
BLZ. 51390000 KONTO NR. 5396913
GERMANY

آدرس
TOUFAN FARD
POSTFACH 100113
60001 FRANKFURT
GERMANY

زنده باد اتر ناسیونالیسم پرولتری